

ای پیشرو سخن سرایان
باشد امروز نغز و شایان
هر چند که در سرای دوران
در کاخ سخن بیاغ و بستان

شکرانه نعمت خدائی
بامطرب و می سخن سرائی
مائیم و نوای بینوائی
بسم الله اگر حریف مائی

بذیوش ترانه نوش کن می
با نغمه چنگ و بربط و نی

بقلم محمد علی ناصح

چنگ بر کنار رود سند

§ از کتاب «سیره جلال الدین» §

از آن پیش که جلال الدین لشکر خلیج را باز آرد چنگیز بکنار آب سند
برسید - دوا لشکر درهم افتادند و تیغ در یکدیگر نهادند و آنروز همه روز حریفان
پیکار کوشش و کوشش و گریو اره می کردند - بامداد روز دیگر چهارشنبه هشتم شوال
سال ششصد و هجده دیگر بار صف براراستند - چرن دو گروه مقاتل مقابل گشتند
جلال الدین با آنکه بیشتر لشکر از درگاه وی دور گشته بودند نام خویش بننگ
و در چنگ دشمن درنگ نخواست و مردانه باننگ سپاه در برابر چنگیز بایستاد و
بنفس خویش بر قلب سپاه چنگیز حمله آورد و آن جمع پراکنده کرد چنگیز
چون روی شکست بدید پشت نموده بگریخت و بشتاب تمام بر گریز مر کب همی
انگیخت - و اگر نه آن ملعون پیش از کار زار چاره کار زار اندیشیده بود و
ده هزار از بر کزیدگان سپاه که آنان را بهادر هم می گفتند در کمین گذاشته نزدیک
بود که بلا کافران را فرا گیرد و دوزخیان را هزیمت دوام پذیرد - هم بهنگام کمین
کردگان بر میمنه جلال الدین که امین ملک را بود بیرون آمدند و آنرا بشکسته

بر قلب افکندند از این روی نظم آن پریشانی بدل گشت و کار از پایداری بگذشت و بانجام از عسکر جلالی گروهی بدست دشمن بخاک و خون غلطیدند و جمعی بپای خویش در آب غرقه گردیدند - لشکری شکست یافته و روی از خصم آتش خوی بر تافته خود را در رود افکنده بدست موج می سپرد تا آبش از سر می گذشت و شعله حیاتش خاموش می گشت و خود می دانست که رهایی را راهی و از غرقه گشتن گریزگاهی نیست - و پسر هفت یا هشت ساله جلال الدین در این واقعه گرفتار و در برابر چنگیز فرمان وی کشته شد .

چون جلال الدین مغلوب بکنار رود سند باز گشت مادر و مادر فرزند و جمعی از پرده نشینان حرم وی فریاد درهم افکنده وزاری آغاز نهاده وی را همی گفتند ترا بخدای ما را بهلاک رسان و از اسارت برهان - فرمود تا آنرا غرقه آب کردند و این دعوت مستجاب - اینک مصیبتی بزرگ و بلیتی سترک چون چنگیز از کار جلال الدین پرداخت سپاهیان خلیج را که از درگاه وی دور گشته بودند و بر فراز و شکاف کوهساران جای گزیده و در پشته ها نهان شده از فراز بر نشیب و از درون بیرون آورد و با آنان کرد آنچه کرد - اعظم ملک قلعه دروذه پناه برد آن نیز بمحاصرت گشوده گشت و وی بدیگر زیانکاران پیوسته .

ضیاء الملک عالی الدین محمد فرزند مودود عارض نسوی که وی را دودمانی شریف و گوهری پاکیزه ، خوئی ستوده و دستی گشاده بود مرا حکایت کرد که خود را در آن حادثه بآب افکندم و بشنا آشنا نبودم در آب فرو رفتم و بمرک نزدیک شدم آنکاه که در دل آب بیخودانه دست و پائی میزدم کودکی بر مشکلی پر باد نشسته دیدم دست فرا بردم تا وی را غرقه گردانم و مشک بستانم دریافت و مرا گفت که اگر خلاص خویش خواهی و مرک من نجوئی ترا نیز بر نشانم و

بساحل رسانم سخنش پذیرفتم و هر دو سلامت برکنار آمدیم ازان پس چون خواستم که احسان ویرا پاداشی نیکو دهم باینکه نجات یافتگان ازان بلای بی‌امان اندکی بیش نبودند ویرا هرچه بیشتر جستم کمتر یافتم .

(گزار جلال‌الدین از آب‌سند و گذارش سال شصده و نوزده)

چون جلال‌الدین بکنار آب بازآمد راه‌گزیر ازهر در بسته یافت و بلا از همه جا پیرامون نشسته از پس شمشیر خونریز و درپیش دریای موج‌انگیز همچنان با سلاح اسب‌خویش بسینه برآب زد و قدرت و حفظ‌خدای از چنان رودی بزرگ بگذشت و این اسب تاهنگام فتح تفلیس باوی و از رکوب معاف بود .

درین هنگام از لشکر جلال‌الدین چهار هزار کس ، سیصد از آنان سوار ، که از دشمنان بدر برده بودند بدین سوی روی آوردند - برهنه پای و عریان بیکر - گوئی مردگان بودند بفرمان‌خدای زنده‌گشته و در خاک خفتگان از گور بیرون شده و در حساب‌گاه قیامت حاضر آمده پس از سه روز ویرا یافتند و بخدمت شتافتند چه موج رودشاه را با سه کس از خاصان درگاه قلبرس بهادر و ماقح و سعدالدین‌علی شربدار نباحتی دور افکنده بود . و خود آن ربودگان دشمن برخاشجوی و خستگان تیغ‌آهین روی از سلامت جلال‌الدین آگاهی نداشتند و از این روی چون گوسفندان چوپان‌گم کرده ، گرگان درنده‌شان در میان گرفته . در کار خویش سراسیمه و حیران ، اندیشناک و سرگردان گشته بودند ، سر رشته تدبیر از دست هشته ، چون بوی پیوستند دیدار وی را عید بداشتند و خود را زندگانی تازه یافته و خلقی جدید پنداشتند .

در زره‌خانه جلالی کسی بود ، بنام جمال زراد ، پیش ازین حادثه با آنچه از مال خویش بدست داشت نباحتی رفته ، در اینحال از آب سودرده بگذشت و با

شستی بار آن خورش و جامه بدیشان بیوست ، جلال‌الدین را این خدمت خوش آمد و او را بمنصب و کلدری (۱) بر گماشت و لقب اختیار الدین ارزانی داشت و احوال وی بخواست خدای درموضع خود یاد کرده شود .

چون زانه شتره صاحب کوه جوادی بدانست که جلال‌الدین را این شکست چیزی بر جای تنهاده و از سواران لشکر وی معدودی بیش نمانده و اینک با لمی یاران و اندک پیروان شکسته و پریشان ، بدیار وی افتاده ، فرصت انتقام آماده و بدست آمده یافت و ضعف وی غنیمت شمرده ناهزار سوار و پنج هزار پیاده آهنگ وی کرد . چون جلال‌الدین این خبر بشنید مرك را دید دهان باز کرده و تیغ خونریز از پیش و پس قصدش دست دراز هر جا روی آوردی خصمش بروی شمشیر کشیدی . و هر طرف گذشتهی اجل بچشم خشم دروی دیدی . و چون ظاهر بود که اگر خواهند سبکبار بفرار از دشمن برهند و از این دام بلا بجهند مجروحان را همراه نتوانند برد . و محقق گشته که اگر هندیان دست یابند ، آنانرا جز بقبوت تمام نکشند . برادران و یاران بدست خویش گردن یاران افتاده و برادران مجروح را از بار سربک ساختند و بمشورت از آنجا کوچ کردند . بدین عزم که از نهر بجانب تاتار بگذرند و دریشه انبوه درخت پنهان شوند و بانچه از یغما و تاراج بدست آید . روزگار بگذراند و هنوز چنان پندارند ، که آنان مکر از تاتارند . آنکاه پیادگان پیشاپیش رانندند و جلال‌الدین باسراں سپاه باز پس ماندند . در این هنگام زانه شتره با سپاه بر رسید و بدیوانکی بخویش و لشکر بر جلال‌الدین حمله ور گشت . جلال‌الدین پایداری از دست نداد . مردانه در برابر بایستاد و خدنگ دلدوز از کمان بکشد ، تیر تیز بر در سینه زانه شتره جای گزید و پرده رازش بردرید ،

(۱) این کلمه در نثر و نظم فصیح وارد و با ناظر بیوتات سلطنتی ، مترادف واصل عربی

آن (استادالدار) است .

سر بزیر افکند ودل از جهان بر کند ، بیفتاد و جان بداد ، تو گفتی که هرگز
زما در نژاد - عساکر وی گریزان گشتند و جلال الدین از اسب و اسلحه و مال
وذخیره گرانبار .

چون قمرالدین نائب قباچه شرح این داستان غریب و حادثه عجیب از کاروانان
بشنید ، اندیشید که مبادا کار پیکار کشد و آن بپند که زانه شتره دید - چاره
جوئی را بتقدیم هدایا و تحف ، ازان جمله سراپرده شاهانه (۱) ، بدرگاه جلالی
نزدیکی جست و حضرتش این خدمت را سپاس گذاشت .

تاریخ طب (۲)

(از مبدء تا امروز)

(ترجمه دکتر رفیع امین)

تألیف دکتر منیه

طب از زمان جالینوس تا قرن شانزدهم (مابعد)

رواقیون و شعرا مدعی هستند که صدا از قلب می آید - ماها نیز امروز
می گوئیم « ندای قلب » - جالینوس مدلل خواهد کرد که صدا تحت تابعیت دماغ
است بواسطه اعصابی که خود او کشف نموده و اعصاب صوتیه نامیده است.
هرگاه قلب حیوانی را ظاهر سازید و آن را بادست فشار دهید ، حیوان
نه از تنفس ، نه صدا و نه از هیچکدام از احتیاسات مشبهه محروم نخواهد شد :
بالعکس ، قسمتی از استخوان جمجمه حیوانی را برداشته و مغز سرش را ظاهر

(۱) اصل عربی این کلمه (دهلین) و آن چنانچه از بعضی کتب برمی آید سراپرده مخصوص شاه یا امراء
بزرگ و در آن خدمتگذاران را جایی جداگانه مهیا و از محل جلوس امیریا سلطان ممتاز بوده است
(۲) مرور شود بمجله زمغان سال ۱۳۱۱ شماره های ۵ الی ۱۱ و سال ۱۳۱۲ شماره های ۱ الی

یازده (تاریخ طب .)